

## پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان

دکتر محمدعلی داودآبادی\*

### چکیده

از آن جا که ادبیات آیینی تمام‌نمای سنن، آداب و رسوم، باورها، اخلاق، تربیت، تمدن و فرهنگ ملت‌ها است، یکی از دستاوردهای ارزشمند بررسی آثار مهم ادبی - به‌ویژه شاهنامه - دست‌یافتن به بخشی از ویژگی‌های فرهنگی و باورهای دیرینه اقوام گذشته است. باورها و کردارهایی که نیاکان ما طی سده‌ها و هزاره‌های پیشین با آنها زندگی کرده‌اند و برای روایی و پاسداری از آنها رنج‌ها و دردهای بی‌شماری را به جان خریده‌اند. بخشی از این باورها امروز با توجه به تحولات عمیق فرهنگی که حاصل تحولات عظیم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و ... است، یا به طور کلی منسوخ شده‌اند و یا در شکل و هیأتی متفاوت از قبل و مناسب با شرایط دینی و اجتماعی نوین، به حیات خود ادامه می‌دهند. شیوه‌های کهن در نام‌گذاری فرزندان و پنهان کردن نام توسط پهلوانان و ... از حریفان و بیگانگان که موضوع این مقاله است، بخشی از این باورها را در خود جای داده است.

### واژه‌های کلیدی

باورشناسی، فرهنگ، آیین پهلوانی، نام‌گذاری، شاهنامه

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک.

## مقدمه

به روایت فردوسی در شاهنامه، خاستگاه پندار، گفتار و کردار پهلوانان علاوه بر باورها و اعتقادات روزگاران کهن، جایگاه و موقعیت صنفی و طبقاتی - پهلوانی - و هویت ذاتی آنان است. البته ویژگی‌های عام و عادات فراگیری را که کمابیش نزد تمامی پهلوانان ثابت است، می‌توان بیشتر متأثر از باورهای کهن و یا برخاسته از موقعیت صنفی خاصی که بدان تعلق دارند، دانست. هویت ذاتی و رفتار و منش فردی، یعنی همان چیزی که پهلوانی را از دیگر پهلوانان متمایز می‌سازد نیز در این زمینه از مؤلفه‌های مهم و شاید مهم‌ترین آنها به شمار می‌رود، همان‌گونه که رستم - جهان‌پهلوان ایرانی - علاوه بر برخورداری از ویژگی‌های عمومی و بایسته پهلوانان، در خصایصی چون: تنومندی، سلاح، جامه، اسب، توانایی، دلاوری، خردمندی، وفاداری، خوراک، باده‌نوشی و ... سرآمد اقران خویش می‌باشد. تا آن‌جا که می‌توان گفت تولد، عمر و مرگ او نیز با دیگران متفاوت است. براساس همین ویژگی‌های ذاتی و رفتار و منش فردی است که نویسنده تاریخ سیستان از وی چنین یاد می‌کند: «خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید.»<sup>(۱)</sup>

ناگفته نماند که بخشی دیگر از زیبایی‌ها، توان‌مندی‌ها و کارکردهای پهلوانی در شاهنامه برخاسته از ذات حماسه و زاده هنر فردوسی و تمهید وی برای ایجاد فضای مناسب داستانی و پرهیز از سادگی و یکنواختی ملال‌آور حاصل از تکرار صحنه‌های یکسان از جمله توصیف جنگ‌ها است. برای مثال «در جنگ دوازده رخ می‌بینیم که هر یک از پهلوانان با سلاح و شیوه خاص خود نبرد می‌کند که این امر بی‌تردید تمهید فردوسی برای هر چه دیدنی‌تر و جذاب‌تر کردن داستان است.»<sup>(۲)</sup>

قصد نگارنده از ارایه این مقاله پرداختن به دلایل خودداری پهلوانان از ذکر نام خویش در برابر حریفان با تکیه بر مطالب فوق است.

۱ - تاریخ سیستان. به نقل از: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. ص ۲۹۱.

۲ - سعید حمیدیان. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۴۲.

### پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان

یکی از رفتارهای شگفت‌انگیز و به ظاهر غیرطبیعی پهلوانان در شاهنامه پنهان کردن نام واقعی خود از رقیبان است. نمونه‌هایی از این پنهان‌کاری را از قدیم‌ترین ایام به ویژه از دوره پهلوانی تا پایان دوره تاریخی شاهنامه در رفتار پهلوانان برجسته ایرانی و غیرایرانی از جمله جهان پهلوان رستم می‌توان مشاهده کرد. آنان در نبردهای تن‌به‌تن و حساس، به ویژه در برابر حریفان قدرتمند و ناشناخته‌ای که رویارویی با آنان سایه‌ای از ابهام و وحشت بر فضا و مکان و حتی سویدای دل پهلوانان تحمیل می‌کند، از ذکر نام واقعی خود پرهیز می‌کردند. یکی از دلایل مهم این امر را می‌توان در باورها و اعتقادات جادویی اقوام کهن درخصوص اسامی افراد جست‌وجو کرد. بر پایه این باورها پیشینیان معتقد بودند که اسم واقعی افراد معرف شخصیت حقیقی و عین ذات آنان است. در نتیجه دست‌یافتن به آن به منزله دست‌یابی به کلیدی است که شناخت ویژگی‌های درونی و نقاط قوت و ضعف آنان را برای حریف ممکن می‌سازد. از آن روی با پنهان نگاه داشتن نام خود از حریف در واقع هویت ذاتی خویش را از چشم دشمن و آسیب او حفظ می‌نمودند. «نام رمز (کد) ویژه نامور است، رمزی است که تنها از آن اوست و وی را از دیگر ناموران در پهنه هستی جدا می‌دارد و باز می‌شناساند ... پیشینیان بر آن بوده‌اند که اگر بیگانه یا هم‌اورد بر نام کسی آگاهی یابد، به شیوه‌ای رازآلود و جاودانه راهی به درون وی خواهد برد و بر او چیرگی خواهد جست.»<sup>(۱)</sup>

این امر در باورهای دینی ما نیز بازتابی گسترده دارد، چنان‌که «... به زبان رمزگفته شده است که خداوند هزار و یک اسم دارد و یکی از آنها که اسم اعظم باشد دست‌یافتنی نیست، یعنی هیچ‌گاه خداوند را چنان‌که باید و شاید نمی‌توان شناخت.»<sup>(۲)</sup> و هم‌چنین در تفسیر این آیه «و عَلَّمَ اَدَمَ الاسماءَ کُلَّهَا»<sup>(۳)</sup> در داستان آفرینش گفته‌اند: «... خداوند شناخت را در اختیار آدمی قرار داد و او

۱- میرجلال‌الدین کزازی. نامه باستان. ج ۲، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱، ص ۴۱۶.

۲- سیروس شمیسا. انواع ادبی. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳، ص ۸۲.

۳- سوره بقره، آیه ۳۱.

توانست جهان را طی شناخت خود اسم‌گذاری کند.»<sup>(۱)</sup>

دلیل دیگری که می‌توان به حدس و گمان در این باره ارایه کرد، به شیوه نام‌گذاری پیشینیان برای فرزندانشان مربوط می‌شود. چنان‌که به روایت شاهنامه فریدون - پادشاه ایرانی - زمانی اقدام به نام‌گذاری فرزندانش - سلم، تور و ایرج - می‌کند که اولاً به سن بلوغ و کمال جسمانی می‌رسند و ازدواج می‌نمایند، ثانیاً در آزمونی شگرف هنر و خرد آنان را می‌سنجد. داستان از این قرار است که فریدون هنگام بازگشت فرزندانش از یمن در قالب اژدهایی دژم راه بر آنان می‌بندد، پسر بزرگ‌تر - سلم - با مشاهده اژدها به سرعت می‌گریزد و خود را از خطر می‌رهاند، فرزند میانین - تور - بدون کمترین اندیشه به قصد مبارزه با اژدها کمان خود را زه می‌نماید. اما ایرج خردمندانه خود را فرزند فریدون و بی‌هراس از هر دشمنی معرفی می‌نماید و از اژدها می‌خواهد که از مسیر آنان دور شود و جان به سلامت ببرد. فریدون چون بدین شیوه خرد و چگونگی رفتار فرزندانش را در برخورد با حوادث می‌آزماید، از نظر آنان ناپدید می‌شود. استاد درباره این آزمون و چگونگی نام‌گذاری فریدون برای فرزندانش چنین می‌گوید:

چنین گفت کان اژدهای دژم	کجا خواست گیتی بسوزد به دم
پدر بد که جست از شما مردمی	چو بشناخت برگشت با خرمی
کنون نامتان ساختستیم نغز	چنان چون ببايد سزاوار مغز
تویی مهترین سلم نام تو باد	به گیتی پراکنده کام تو باد
که جستی سلامت ز چنگ نهنگ	به گاه گریزش نکردی درنگ
... میانین کز آغاز تیزی نمود	از آتش مرو را دلیری فزود
ورا تور خوانیم شیر دلیر	کجا ژنده پیلش نیارد به زیر
... دگر کهترین، مرد با سنگ و چنگ	که هم با شتاب است و هم با درنگ
ز خاک و ز آتش میانه گزید	چنان گز ره هوشیاری سزید

## پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان [۱] ۱۸۵

دلیر و جوان و هشیوار بود      به گیتی جز او را نباید ستود  
کنون ایرج اندر خورد نام اوی      در مهتری بباد فسر جام اوی

(نامه باستان، ج اول، ص ۶۷)

با توجه به مطالب فوق، پیشینیان در نام‌گذاری فرزندان خود سعی بر آن داشته‌اند که اسامی با دانش، کنش و منش افراد سازگاری کامل داشته و معرف شخصیت واقعی آنان باشد. چنان‌که فریدون خطاب به فرزندان خود صریحاً به این موضوع اشاره می‌کند:

کنون نامتان ساختستیم نغز      چنان چون بیاید سزاوار مغز

(نامه باستان، ج اول، ص ۶۷)

به روایت شاهنامه در دنیای باستان دختران نیز قبل از رسیدن به سن بلوغ و ازدواج نام ناکرده باقی می‌مانند و نداشتن نام برای آنان به معنای دوشیزگی و نداشتن همسر است. در دوره اسطوره‌ای شاهنامه و در زمان پادشاهی فریدون آمده است که این پادشاه بزرگ هنگام ازدواج و برگزیدن همسر برای فرزندانش به یکی از یاران دلسوز و هنرمند خود به نام جندل فرمان می‌دهد که سراسر گیتی را برای یافتن و برگزیدن «سه دختر ز یک مادر و یک پدر» از نژاد بزرگان که هنوز نام ناکرده - مجرد - می‌باشند و شایستگی پیوند با خانواده و فرزندان او را دارند، زیر پا گذارد.

بدو گفت بر گردگرد جهان      سه دختر گزین از نژاد مهان  
به خوبی سزای سه فرزند من      چنان چون بشایند پیوند من  
پدر نام ناکرده از نازشان      بدان تا نخوانند به آوازشان  
سه خواهر ز یک مادر و یک پدر      پریچهره و پاک و خسرو گهر

(نامه باستان، ج ۱، ص ۶۰)

این فرستاده بیداردل و پاکیزه‌مغز پس از جست‌وجوی بسیار در ایران زمین و کشورهای اطراف سرانجام دختران سرو - شاه یمن - را برخوردار از ویژگی‌های لازم برای همسری فرزندان فریدون می‌یابد. آن‌گاه به یمن و دیدار سرو می‌شتابد و به نمایندگی از سوی

فریدون دختران شاه یمن را برای سه فرزند نام ناکرده و شایسته تاج و گاه پادشاه ایران خواستگاری می نماید.

بدین آگهی تیز بشتافتم	ز کسار آگهان آگهی یافتم
سه پاکیزه داری تو ای نامجوی	کجا از پس پرده پوشیده روی
چو بشنیدم این، دل شدم شادکام	مر آن هر سه را نوز ناکرده نام
چو اندر خور آید نکرديم یاد	که ما نیز نام سه فرخ نژاد
بباید برآمیخت با یکدیگر	کنون این گرمی دو گونه گهر
سزا را سزاوار بی گفت و گوی	سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی
تو پاسخ گزار آنچه آیدت یاد	فریدون پیامم بدین گونه داد

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۱، ص ۸۴)

ردپایی از این باور را در آنچه امروز به نام مراسم نامزدی می خوانیم، می توان مشاهده کرد. این مراسم خاص که در حقیقت مقدمه و اولین جشن رسمی، دو زوج می باشد، زمانی برپا می گردد که دو خانواده به ویژه عروس و داماد با ویژگی های فردی و نژادی یکدیگر مانند: نام، تبار، عواطف، باورها، آداب و رسوم، توانایی ها و ... آشنا شده اند، به عبارتی دیگر نسبت به هم شناخت کامل پیدا کرده اند. شاید به همین دلایل است که پیش از برپایی چنین مراسمی هر یک از خانواده ها در پذیرش یا رد پیشنهاد دیگری آزاد می باشد، اما پس از انجام این مراسم و نام گذاشتن بر دیگری و آشکار کردن آن در جامعه، شکستن پیوند را ناروا و به دور از اخلاق و جوانمردی می خوانند. در ضمن به گمان بسیار می توان ادعا نمود که رسم برگزیدن نام فامیل مرد (همسر) برای زنان و دختران پس از ازدواج، در مغرب زمین بی ارتباط با این باور دیرینه نیست.

به هر روی بر پایه همین باورهاست که پهلوان بزرگی چون رستم به رغم برخورداری از قدرت شگفت انگیز و خردمندی بسیار در شناخت دشمن و چگونگی شیوه مبارزه با آنان، در برخی نبردهای تن به تن به ویژه هنگام رویارویی با حریفان قدرتمند و ناشناخته ای چون

## پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان [۱] ۱۸۷

اشکبوس، چنگش، شنگل و سهراب از معرفی خود سر باز می‌زند.

از بین این رقیبان نبرد با اشکبوس کشانی برای رستم و ایرانیان نبردی حیثیتی است و از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. توصیف چگونگی رویارویی دو پهلوان با هنرمندی فردوسی به اوج خود می‌رسد. به ویژه که رستم با پای پیاده و تنها با کمانی و چند چوبه تیر در برابر نام‌آورترین پهلوان دشمن قرار می‌گیرد و آن‌گاه که خصم از سر شگفتی همراه با تمسخر نام او را می‌پرسد، خود را مرگ او - اجل او - و پتکی که زمانه بر سر او فرود خواهد آورد، می‌نامد:

کشانی بخندید و خیره بماند	عنان را گران کرد و او را بخواند
بدو گفت خندان که نام تو چیست	تن بی‌سرت را که خواهد گریست
تہمتن چنین داد پاسخ که نام	چه پرسی کزین پس نبینی تو کام
مرا مادرم نام مرگ تو کرد	زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۱۹۵)

در نبرد با «چنگش» نیز خود را مرگ وی می‌خواند:

بدو گفت چنگش که نام تو چیست	نژادت کدام است و کام تو چیست
بدان تا بدانم که روز نبرد	که را ریختم خون چو برخاست گرد
بدو گفت رستم که ای شوربخت	که هرگز مبادا گل آن درخت
کسجا چون تو در باغ بار آورد	چو تو میوه اندر شمار آورد
سر نیزه و نام من مرگ توست	سرت را ببايد ز تن دست شست

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۲۱۱)

در نبرد با شنگل پهلوان هندی نیز که ظاهراً او را شناخته است و از سر استهزاء و توهین رستم را سگری می‌خواند، ضمن معرفی نام و تبار خویش به دشمن یاوه‌گو، می‌گوید: این سگری کسی جز مرگ و اجل تو نیست. این امر نشان می‌دهد که علاوه بر باورهای مذکور این شیوه برخورد با دشمنان نام‌دار از شگردهای رستم است و برخاسته از خردمندی و

قدرت او در نابودی حریفان است. زیرا یکی از مهم ترین انگیزه های دشمن از پرسیدن نام او همان گونه که گذشت، پی بردن به هویت ذاتی و شناخت توانایی های جهان پهلوان و در نتیجه به کارگیری شیوه ای است که به نابودی وی بینجامد. اما چنان که مشاهده می کنیم رستم با آگاهی از این نکته ظریف و خودداری از ذکر نام حقیقی خود نه تنها دشمن را در راه یافتن به مقصود شوم خود ناکام می گذارد، بلکه با این پاسخ کوبنده و هراس انگیز به حریف هشدار می دهد که در این نبرد راهی جز تن سپردن به مرگ برای او باقی نخواهد گذاشت:

بغرید شنگل ز پیش سپاه	منم گفت شیر اوژن رزم خواه
بگووید کان مرد سگزی کجاست	یکی کرد خواهم بر او نیزه راست
چو آواز شنگل به رستم رسید	ز لشکر نگه کرد و او را بدید
بر شنگل آمد به آواز گفت	کهای بدنژاد فرومایه جفت
مرا نام رستم کند زال زر	تو سگزی چرا خوانی ای بدگهر
نگه کن که سگزی کنون مرگ توست	کفن بی گمان جوشن و ترگ توست

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۲۴۲)

از رفتار رستم مبنی بر پنهان نمودن نام خود از رقیبان چنین استنباط می شود که علاوه بر مواردی که ذکر شد، گاهی نیز به انگیزه های دیگری چون ایجاد اضطراب و وحشت هرچه بیشتر در دل دشمنان و تخریب روحیه آنان به این کار دست می زند. به ویژه آن که معمولاً در چنین مواقعی، پس از آن که ضرب شصتی به دشمن نشان می دهد، در پاسخ آنان که یقین دارند او کسی جز رستم نمی تواند باشد، خود را چاکری از چاکران وی معرفی می نماید و بدین ترتیب ابهت و شکوه پهلوانی خویش را در چشم آنان دوچندان می نماید، و از نظر روانی آنان را در بهت و حیرت فرو می برد.

به عنوان مثال زمانی که به نمایندگی از سوی کاووس به نزد پادشاه مازندران می آید، دست پهلوانان مازندرانی را که قصد تحقیر جهان پهلوان می کنند و می خواهند قدرت خود را به رخ او بکشند، چنان می فشارد، که یکی از آنها بی هوش از اسب به زمین می افتد و دیگری



## پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان [۱۸۹]

ناخن هایش هم چون برگ از درخت فرو می ریزد. آن گاه در چنان فضای سهمگین و وهم آلودی که برای آنان ایجاد نموده است و در حضور پادشاه مازندران خود را یکی از چاکران رستم معرفی می نماید:

بیفشارد چنگ کلاهور سخت	فروریخت ناخن چو برگ از درخت
کلاهور با دست آویخته	پی و پوست و ناخن فروریخته
بیاورد و بنمود و با شاه گفت	که بر خویشتن درد نتوان نهفت
... تهمتن بیامد هم اندر زمان	بر شاه بر سان شیر ژیان
نگه کرد و بنشانند اندر خورش	ز کاووس، پرسید و از لشکرش
... از آن پس بدو گفت رستم تویی	که داری بر و بازوی پهلوی
چنین داد پاسخ که من چاکرم	اگر چاکری را خود اندر خورم
کجا او بود من نیایم به کار	که او پهلوان است و گرد و سوار

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۲، ص ۱۱۵)

او در نبرد با سهراب نیز، رستم را پهلوان و صاحب تخت و تاج، و خود را کهنتری به دور از شأن و مقام او می خواند؛ در حالی که علاوه بر نوعی احساس ناشناخته عاطفی و روانی، بر و بازوی سبتر و اندام تهم و قامت رسای جهان پهلوان این گمان را در دل سهراب پدید آورده است که او کسی جز رستم نمی تواند باشد:

بدو گفت کز تو بپرسم سخن	همی راستی باید افکنند بن
من ایدون گمانم که تو رستمی	گر از تخمه نامور نیرمی
چنین داد پاسخ که رستم نیم	هم از تخمه سام نیرم نیم
که او پهلوان است و من کهنترم	نه با تخت و گاهم نه با افسرم

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۲، ص ۲۲۳)

در نبرد با تورانیان نیز پس از آن که اشکبوس و کاموس کشانی و چنگش - سه تن از پهلوانان نام آور دشمن - را یکی پس از دیگری از پای در می آورد، خافان چین بیمناک و

## ۱۹۰ پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان

هراسان هومان را برای شناسایی رستم به نزد ایرانیان می فرستد. او بدین منظور در لباسی دیگرگون و به صورتی ناشناس خود را به سپاه ایرانیان می رساند و از آن پهلوان نامدار تقاضای دیدار می نماید. او در این دیدار ضمن تحسین و تمجید از توانایی و جنگاوری جهان پهلوان و بی نظر خواندن وی در میان سپاهیان ایرانی عاجزانه از وی می خواهد که خود را معرفی نماید:

به رستم چنین گفت کای نامدار	کمندافکن و گرد و جنگی سوار
... ز تو بگذرد زین سپاه بزرگ	نبینم همی نامداری سترگ
دلیری که چندین بجوید نبرد	برآرد همی از دل شیر گرد
ز شهر و نژاد و ز آرام خویش	سخن گوی و از تخمه و نام خویش
جز از تو کسی را ز ایرانیان سپاه	ندیدم که دارد دل رزمگاه
... کنون گر بگویی مرا نام خویش	بر و بوم و پیوند و آرام خویش
سیاسی بر این کار بر من نهی	کز اندیشه گردد دل من تهی

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۲۱۳)

اما رستم برای ایجاد ترس و دلهره بیشتر در بین دشمنان، از ذکر نام خود به روشنی طفره می رود و ضمن برشمردن شرایط صلح، خود را پهلوانی ایرانی که به کشتن تورانیان خو گرفته است، معرفی می نماید، و به هومان هشدار می دهد که در صورت نپذیرفتن شرایط صلح روزهای سخت تری در انتظار آنان است:

بدو گفت رستم که نامم مجوی	ز من هر چه دیدی بدیشان بگوی
اگر این که گفتم به جای آورید	سر کینه جستن به پای آورید
ببندم در کینه بر کشورت	بجوشن نپوشید باید برت
وگر جز بدین گونه گویی سخن	کنم تازه پیکار و کین کهن
که خو کرده جنگ توران منم	یکی نامداری از ایران منم
بسی سر جدا کرده دارم ز تن	که جز کام شیران نبودش کفن

## پنهان کردن نام از دیگران - حریفان - توسط پهلوانان [۱۹۱]

مرا آزمودی بدین رزمگاه      همین است رسم و همین است راه

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۲۶۵)

در برابر بعضی از دشمنان نیز ابتدا به جای معرفی خود به رجزخوانی و تخریب روحیه دشمن می‌پردازد، اما نهایتاً با ذکر یکی از القاب خویش، خود را به دشمن می‌شناساند چنان‌که در خوان پنجم، وقتی «اولاد» نام او را می‌پرسد خود را چنین معرفی می‌نماید:

بدو گفت اولاد نام تو چیست	چه مردی و شاه و پناه تو کیست
نبایست کردن بر این ره گذر	سوی نزه‌شیران پرخاشگر
چنین گفت رستم که نام من ابر	اگر ابر پوشد گه رزم گبر
همه نیزه و تیغ بار آورد	سران را سر اندر کنار آورد
به گوش تو گر نام من بگذرد	همان گه روان در تنت بفسرد
نیامد به گوشت به هیچ انجمن	کمند و کمان گو پیلتن؟

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۱۰۰)

این در حالی است که بیشتر اوقات حریف را به هیچ می‌انگارد و بی‌معطلی نام و نشان خود و تبارش را به دشمن می‌گوید، چنان‌که در خوان سوم در برابر ازدها خود را چنین معرفی می‌کند:

بدو ازدها گفت نام تو چیست	که زاینده را بر تو باید گریست
چنین داد پاسخ که من رستم	ز داستان و از سام و از نیرمم
به تنها یکی کینه‌ور لشکرم	به رخس دلاور زمین بسپررم

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۹۶)

گاهی نیز پهلوانان به دلایل امنیتی و یا ترس از آسیب دشمن خود را در چهره دیگری معرفی می‌کنند و از ذکر نام حقیقی خویش می‌پرهیزند. چنان‌که هومان با اسب، درفش و لباس مبدل به نزد رستم می‌آید، و وقتی کینه رستم را نسبت به خود و دودمانش می‌بیند، از ترس خود را «کوه گوش» پسر «بوسپاس» می‌خواند که از سرزمین «وهر» با سپاه خود به این

میدان پا نهاده است:

چنین پاسخ آورد هومان بدوی	که ای شیردل مرد پرخاشجوی
... بپرسیدی از گوهر و نام من	به دل دیگر آمد تو را کام من
مرا کوه گوشست نام ای دلیر	پدر بوسپاست مردی چو شیر
من از وهر با این سپاه آمدم	سپاهی بدین رزمگاه آمدم

(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۴، ص ۲۱۶)

نکته دیگری که در این مورد به نظر قابل ذکر می‌رسد آن است که پادشاهان ساسانی گاهی برای فرزندان خود دو اسم انتخاب می‌کردند و یکی از آنها را از دیگران پنهان می‌نمودند. این رفتار آنان نیز احتمالاً ریشه در همین باورها داشته است. چنان‌که خسرو پرویز برای فرزند خود از مریم - دختر قیصر روم - دو نام «قباد» و «شیرویه» را برمی‌گزیند و یکی از آنها - قباد - را به هیچ کس نمی‌گوید:

ششم سال زان دخت قیصر چو ماه	یکی پسرش آمد همانند شاه
... یکی نام گفتی مرو را پدر	نهانی دگر آشکارا دگر
نهانی بگفتی به گوش اندرون	همی خواندی آشکارا برون
به گوش اندرون خواند خسرو قباد	همی گفت شیروی فرخ‌نژاد

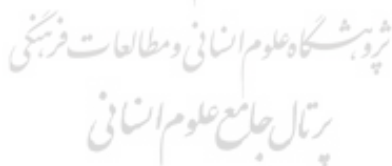
(شاهنامه چاپ مسکو، ج ۸، ص ۱۹۷)

در پایان این سخن اضافه می‌نمایم که «امروزه نیز عده‌ای از مردم از ذکر نام پردگیان خویش نزد بیگانگان پروا دارند، و شایسته نمی‌دارند که نام زنان و دخترانشان را آشکارا بر زبان بیاورند، و به کنایه و پوشیده از آنان یاد می‌کنند»<sup>(۱)</sup> این امر نیز می‌تواند متأثر از همان باورهای پیشین باشد.

۱ - میرجلال‌الدین کزازی. همان، ص ۴۱۶.

## نتیجه

شاهنامه خلاصه و چکیده اندیشه، احساس و باورهای فردی و اجتماعی اقوام ایرانی از آغازین روزهای پیدایی و تشکیل حکومت تا پایان شاهنشاهی ساسانی است. شکوه، رنگارنگی و زیبایی این اندیشه‌ها و احساس‌ها را می‌توان در گفتار، کردار و منش پهلوانان که نمایندگان شایسته این ملت و برخوردار از کمال انسانی هستند، مشاهده کرد و از این طریق با خاستگاه و چگونگی آنها آشنا شد. چنان‌که بررسی این رفتار شگفت‌انگیز و به ظاهر غیرطبیعی پهلوانان در پنهان کردن نام واقعی خود از حریفان (موضوع این مقاله) نشان می‌دهد که این بزرگان علاوه بر حفظ مسایل امنیتی، ترس از رقیبان و ایجاد وحشت و نگرانی هر چه بیشتر در دل دشمنان و اردوی آنان، به انگیزه‌هایی چون باورهای جادویی کهن نسبت به نام‌های افراد و ویژگی‌های آنها نیز به این کار اقدام می‌کنند. همان باورهایی که ردپایی از آنها را امروز نیز به‌رغم گذشت روزگار در بیشتر جوامع متمدن و غیرمتمدن می‌توان مشاهده کرد.



## منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: انتشارات بزدان، ۱۳۶۳.
- ۳- حمیدیان، سعید. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۴- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
- ۵- کزازی، میرجلال‌الدین. نامه باستان. تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۱.
- ۶- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه (براساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۳.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی